

وجه تولید *Produktionsweise*

وجه تولید ساختار بنیادین اقتصادی و اجتماعی جامعه است. مجموعه آن مناسبات اجتماعی و اقتصادی بیست که امکان رشد نیروهای تولید را فراهم می آورند. وجه تولید وحدت تناقض آمیز میان نیروهای تولید و مناسبات اجتماعی تولید و نیز در بر دارنده نهادهای ایدئولوژیک و سیاسی بیست که در آنها مناسبات اقتصادی پیش میروند. وجه تولید یک تمامیت تاریخیست که شکل زنده گی اقتصادی و تولید مادی جامعه را روشن میکند. این مفهوم به قلمرو اقتصاد محدود نمیشود بل پدیدارهای فراساختاری و شیوه های زنده گی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی مردم را هم در بر میگیرد. به همین دلیل، مارکس در موارد زیادی مفهوم وجه تولید را با مفهوم «صورتبندی اقتصادی- اجتماعی» (*Okonomische Gesellschaftsformation*) به یک معنی به کار میبرد. اصطلاح اخیر شاید دقیقتر هم باشد زیرا با کاربرد واژه «اجتماعی» بر اهمیت آن پدیدارهای فراساختاری تأکید میشود. به هر حال، چنین مینماید که در نوشته های مارکس وجه تولید، صورتبندی اقتصادی- اجتماعی (و نیز «صورتبندی اقتصادی») به یک معنی به کار رفته اند.

مارکس به مراحل تاریخی متفاوت درون یک وجه تولید هم باور داشت. برای نمونه در بحث از وجه تولید سرمایه داری از «سرمایه داری تجاری»، «سرمایه داری صنعتی» یاد کرد. مفهوم وجه تولید، منش تاریخی یک ساختار پویا را که بیان کارکردهایی متفاوت در دل یک امر واحد است (نیروهای تولید، مناسبات تولید، ایدئولوژی) نشان میدهد. مارکس منش آرگانیک هر وجه تولید و به طور خاص سرمایه داری را در نظر داشت. البته بخش عظیمی از نوشته های او درباره وجه تولید سرمایه داریست، اما درباره وجه تولیدی دیگر یعنی صورتبندیهای اقتصادی و اجتماعی تاریخی نیز مطالب مهمی از او باقی مانده اند.

کارکرد وجه تولید به عنوان مفهومی کلیدی در برداشت ماتریالیستی از تاریخ این است که توصیفی از بنیاد یا مبنای (*Basis*) اقتصادی صورتبندیهای گوناگون تاریخی ارایه

می‌کند. بنا به «پیشگفتار ۱۸۵۹» هر وجه تولید چنین مشخص می‌شود که مرتبط است (*Entsprechung*) با حدی از رشد نیروهای تولید و رابطه این نیروها با مناسبات تولید (*Produktionsverhältnisse*). مناسبات تولید مجموعه (*die Gesamtheit*) مناسبات اجتماعی بیست که فرآشد تولید را مشروط به خود می‌کنند. نیروهای تولید که مارکس آنها را *Produktivkräfte* می‌خواند، در برابر اصطلاح انگلیسی *Productive powers of labour* به کار رفته که در آثار آدام اسمیت و دیوید ریکاردو نیز مورد استفاده بود. نیروهای تولید مجموعه ابزار کار و نیروی کار هستند که ویژه یک دوره معین و خاص تولید اند. آنها در مناسباتی اجتماعی که خصلت نمای این دوره است گرد می‌آیند. مفهوم مهم دیگر در فهم وجه تولید «کار اجتماعی» (*gesellschaftliche Arbeit*) است. وجه تولید چگونه گی سامان یافتن این کار اجتماعیست (د: ۲۱). این که نیروی کار چه رابطه‌ی با ابزار تولید دارد، نکته‌ی مرکزی در این بحث است (س: ۳۳۸).

در دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴ مفهوم «وجه تولید» نه به عنوان اسم بل چون عبارتی آمده است: *Weise der Produktion* (م: ۳: ۲۹۶) و در *ایدیالوژی آلمانی* «وجه زنده گی» خوانده شده و اشاره‌ی مارکس هم به شیوه‌های زنده گی مادی در دوره‌های مختلف بود (م: ۵: ۳۲). مارکس در آن آثار چنین نظر داد که انسانها سویه‌های متفاوتی از هستی مادی و فکری خود را می‌سازند، از جمله دین، خانواده، دولت، حقوق، اخلاق، علم، هنر. این همه هیچ نیستند جز شکل‌های خاص یک صورت‌بندی اصلی که همان تولید اجتماعی باشد (م: ۳: ۲۷۵، ۲۹۷). در نتیجه، شیوه‌ی زنده گی و وجه تولید یکی هستند. این مباحث مفهوم مناسبات تولید را در اندیشه‌ی مارکس دقیقتر کردند. در *فقر فلسفه مارکس* به رابطه‌ی میان مناسبات تولید با مالکیت پرداخت. مفهومی که در *ایدیالوژی آلمانی* به عنوان «موقعیت افراد در تولید» آمده بود به معنای شکل مشخص مناسبات مالکانه بر ابزار تولید است. البته خود مالکیت چه در معنای حقوقی و چه آن مفهومی که مورد نظر مارکس بود هنوز به دقت مورد بحث قرار نگرفته است. در سرمایه داری «تصاحب» ابزار تولید یعنی به خود تخصیص دادن آن، همان مالکیت است. مارکس در *فقر فلسفه* نوشته: «در هر دوره‌ی تاریخی مالکیت به گونه‌ی متفاوت و در مجموعه‌ی مناسبات اجتماعی به کلی متفاوت، تکامل می‌یابد. تعریف مالکیت بورژوازی چیزی جز اراییه بیانی از تمامی مناسبات اجتماعی تولید نیست. کوشش برای اراییه‌ی تعریفی از مالکیت

چون رابطه مستقل مقوله یی متمایز، ایده یی تجریدی و جاودانی، هیچ نیست مگر پنداری متافزیکی و حقوقی» (م: ۱۹۷).

از سوی دیگر، مفهوم وجه تولید درک ماتریالیستی مارکس از تاریخ را دقیق کرد. فیلسوفان تاریخ، جانشینی دوره های تاریخی را به بحث میگذرانند. مارکس اما از جانشینی وجوه تولید یا صورتبندیهای اقتصادی - اجتماعی یاد می‌کرد. بنا به تأویلهای میکانیکی و جبرگرایانه از کار مارکس رشته معینی از وجوه تولید در طول تاریخ بر اساس پیشرفت نیروهای تولید و رشد امکانها و دستاوردهای مادی انسان از پی یکدیگر پدید می آیند. این تأویل که در دوران استالین میان تاریخنگاران رسمی اتحاد شوروی راهنمای کار نظری مارکسیستهای کشورهای دیگر هم شد، چنین بود که تمامی جوامع بشری در زمانهای گوناگون از مراحل تاریخی زیر گذشته اند و در هر مرحله یکی از وجوه تولید زیر شکل مسلط را داشته است: کمونیزم اولیه، برده داری، فیودالیزم، سرمایه داری، کمونیزم (نخست «سوسیالیزم در یک کشور» و بعد کمونیزم). در نتیجه، برای تمام ملتها و کشورها این مراحل ثابت تاریخی قابل تشخیص است. چین و فرانسه هر دو از مراحل برده داری و فیودالیزم گذر کرده اند، اما هر کدام به شکل خاصی.

نخستین مشکل چنین تأویل میکانیکی و جبرگرایانه یی از کار مارکس این بود که از خود او نوشته های مهمی در دست اند (از جمله در گروندریسه) که چنین شمای تکخطی تکامل تاریخ را نفی میکنند. او از وجوه تولید متفاوتی در جامعه های مختلف یاد کرد (از جمله وجه تولید آسیایی، وجه تولید ژرمنی، وجه تولید اسلاو و . . .) و در نامه های خود به هواداران روسی اش امکان نظری جهش روسیه از «مرحله» سرمایه داری را نفی نکرد و در شماری از نوشته های خود هرگونه برداشت تکخطی تکامل تاریخی را مورد انتقاد قرار داد. نادرست خواهد بود که وجوه تولید پیشاسرمایه داری را زنجیره یی از وجوه تولید بدانیم که در گستره یی جهانی به ترتیب از پی هم پدیدار میشوند. برعکس، مارکس صورتبندیهای مختلفی را پیش کشید که در آنها جوامع مختلف از کمونیزم اولیه به وجوه گوناگونی گذر کرده اند. او چنین نمی اندیشید که هر دگرگونی یی در حکم پیشرفت است و آن مسیر تکخطی را هم رد می‌کرد. تاریخ از قبیله ها در مرحله کمونیزم اولیه آغاز شد، اما تاریخ هر ملت و جامعه یی از راهی خاص رفت. بری هیندس و پل

هرست در کتاب *وجوه تولید پیشاسرمایه داری* (۱۹۷۵) کمونیزم اولیه را یک وجه تولید دانستند که فقط دو سویه داشت: سویه اقتصادی و سویه ایدیالوژیک، جایی که تصمیم های درباره توزیع مواد گرفته میشدند. استوار به پژوهشهای مردمشناس مارکسیست *کلود ملاسو* آنها تفاوت‌هایی میان آن جوامع که به طور عمده استوار به شکار بودند، قایل شدند. این جامعه با آغاز شیوه های تولید کشاورزی از نظر ساختاری دگرگون شدند. پس مالکیت کلی و همه گانی جوامع اولیه، شکل‌های تکامل یافته تری از مالکیت اشتراکی مستقیم رشد یافتند (وجوه تولید شرقی و اسلاو در نوشته های *مارکس* مطرح شده اند). در دوران گذاری که در هر جامعه شکل خاصی داشت، انواع گوناگون آرایش طبقاتی جامعه ها پدید آمدند و صنایع دستی رشد یافتند و زنده گی شهری آغاز شد. هیچ الگوی یکه یا فراتاریخی یکتایی در مورد این دوران گذار نمیتوان یافت، و کار ما فقط میتواند بررسی اسناد تاریخی بی باشد که شاید راهگشای فهم گونه های متفاوت وجوه تولید آسیایی و ژرمنی بشوند.

وجه تولید آسیایی استوار به مالکیت جمعی برخی ابزار تولید، مالکیت خصوصی (یا گروهی استوار به مناسبات خانواده گی) بر زمین و قدرت استبدادی دولت بود که امکانهای محدود کشاورزی (به ویژه امکانهای محدود آبیاری زمینها) را ممکن و توزیع میکرد. با کتاب *استبداد شرقی کارل ویتفوگل* این بحث *مارکس* یکبار دیگر و به صورت جدیدتری مطرح شد. در ۱۹۶۴/اریک *هابسباوم* برگزیده بی از نوشته های *مارکس* درباره وجوه اقتصادی پیشاسرمایه داری را با همین عنوان منتشر کرد و بخشهایی از *گروندریسه* و آثار دیگر *مارکس* برای نخستین بار در دسترس خواننده گان انگلیسی زبان قرار گرفتند. پیشگفتار خود *هابسباوم* هم خواندنی و جدی بود. البته، میتوان با تحلیل و نظر *مارکس* در مورد وجه تولید آسیایی یا وجوه تولید پیشاسرمایه داری موافق نبود و آنها را نادقیق ارزیابی کرد، اما یک نکته به نظر قطعی می آید: *مارکس* در بحث از جوامع آسیایی منکر شکلگیری وجه تولید فیودالی (به شیوه شناخته شده اروپایی) بود. در نتیجه، آن تصور تکخطی تکامل تاریخ که به او نسبت داده اند، درست نیست. نکته با توجه به نوشته های *مارکس* در مورد وجه تولید ژرمنی و وجه ولید اسلاو و آنچه خود او «وجه تولید باستانی» خواند، برجسته تر مطرح میشود.

واژه بعدی هستی نوعی *Gattungswesen*

میباشد!!!

www.ayenda.org